

سوالات حقوقی را برای ما بفرستید

شما به طروق زیر می‌توانید با آفتاب حقوقی ارتباط بگیرید:

۱- ایمیل aftab.yz@gmail.com

۲- واتساپ - پله - تلگرام ۹۱۲۲۹۹۱۷۹۶

برای رعایت حال مخاطبانی که به هیچ یک از موارد بالا دسترسی ندارند تلفن ۸۸۳۲۸۷۴۳-۰۲۱ و ۹۱۳۱۵۱۵۲۱۰ (ساعت ۱۷ لغایت ۲۱) پاسخگو هستیم.

روابط عمومی آفتاب حقوقی

اولین روزنامه حقوقی کشور

آفتاب حقوقی

چهارشنبه ۱۱ شهریورماه ۱۴۰۵ سال اول ● شماره ۳۷

مدیریت قضایی مسئله محور؛

تجربه‌ای قابل تأمل از دادگستری

نگاهی به یک تجربه مدیریتی در دادگستری آباده؛

از کوتاه‌شدن وقت رسیدگی تا پاسخ‌گویی بی‌واسطه به مردم

آفتاب حقوقی - گزارش تحلیلی: عدالت، پیش از آن‌که در متن قانون یا منطق رأی قضایی دیده شود، در تجربه روزمره شهروند از دادگستری معنا پیدا می‌کند: اینکه برای نخستین جلسه رسیدگی چه قدر باید منتظر بماند؛ آیا کسی اعتراض او به عملکرد یک واحد یا شعبه را می‌شنود؛ آیا مسئول قضایی فقط در گزارش‌های اداری حضور دارد یا در متن کار، کنار پرونده‌ها و مراجعه‌کنندگان؛ و آیا در شرایط اختلال در امور اداری، خدمت عمومی متوقف می‌شود یا راهی برای استمرار آن پیدا می‌کند.

این پرسش‌ها در ظاهر ساده‌اند، اما به قلب مسئله «دسترسی مؤثر به عدالت» مربوط‌اند. شهروندی که رسیدگی به دعوای او آن قدر به تأخیر افتد که موضوع دعوای او اثر واقعی خود را از دست بدهد، یا برای شنیده‌شدن یک اعتراض اداری ناگزیر باشد مسیرهای فرساینده و بی‌نتیجه‌ای را طی کند، عدالت را نه در سطح مفاهیم حقوقی، بلکه در سطح زندگی روزمره، دور از دسترس می‌یابد.

بر پایه اطلاعات و مشاهدات ارائه‌شده به «آفتاب حقوقی» درباره عملکرد دادگستری شهرستان آباده، در دوره مدیریت مهرداد خسروی، برخی اقدامات اجرایی این مجموعه درخور تأمل است. اهمیت این تجربه، نه در ساختن تصویری تبلیغاتی از یک مدیر، بلکه در این پرسش نهفته است: آیا می‌توان از مجموعه‌ای از روش‌های اجرایی، الگویی قابل انتقال برای مدیریت واحدهای قضایی استخراج کرد؟ پاسخ، با یک احتیاط مهم، می‌تواند مثبت باشد؛ مشروط بر آن‌که تجربه شخصی به رویه سازمانی تبدیل شود و ادعاهای موفقیت نیز با داده‌های قابل سنجش و قابل انتشار پشتیبانی گردد.

زمان رسیدگی؛ جایی که کیفیت عدالت آزموده می‌شود

یکی از مسائل مزمن در نظام‌های قضایی، فاصله میان زمان وقوع اختلاف و زمان رسیدگی مؤثر به آن است. در ادبیات حقوقی و مدیریتی، این مسئله را با عنوان «اطاله دادرسی» (طولانی‌شدن ناموجه فرایند رسیدگی به‌گونه‌ای که حق یا کارآمدی دادرسی آسیب ببیند) می‌شناسند. اطاله دادرسی فقط یک تأخیر اداری نیست. در یک اختلاف خانوادگی، تأخیر می‌تواند بر روابط انسانی اثر بگذارد؛ در یک دعوای مالی، ممکن است ارزش اقتصادی خواسته را کاهش دهد؛ و در دعوای خرد، هزینه زمانی و روانی پیگیری پرونده گاهی از خود موضوع اختلاف بیشتر شود. به همین دلیل، اصل «رسیدگی در زمان معقول» (انجام رسیدگی بدون تأخیر غیرضروری و با حفظ حقوق دفاعی طرفین) یکی از شاخص‌های اساسی سنجش کارآمدی قضایی به‌شمار می‌آید.

طبق اطلاعات ارائه‌شده به این روزنامه، در دادگستری آباده تلاش شده است تا فاصله زمانی تعیین جلسات رسیدگی، به‌ویژه در دادگاه‌های صلح، نسبت به وضعیتی که وقت‌هاگاه با فاصله چندماهه تعیین می‌شد، کاهش پیدا کند و در برخی موارد به حدود یک ماه یا کمتر نزدیک شود. اگر این وضعیت با آمار رسمی پیش و پس از اجرای سیاست‌ها تأیید شود، باید آن را نشانه‌ای از تمرکز مدیریت بر یکی از واقعی‌ترین مسائل مردم در مراجعه به دادگستری دانست.

اینجا یک مرز اساسی وجود دارد: کوتاه‌شدن وقت رسیدگی، تنها زمانی یک موفقیت قضایی است که با افت دقت همراه نباشد.

سرعتی که به کاهش فرصت دفاع، رسیدگی شتاب‌زده، ضعف استدلال در رأی یا افزایش نقض آرا در مراحل بعدی بینجامد، در واقع انتقال مسئله از یک مرحله به مرحله دیگر است، نه حل آن. بنابراین، سنجش کارآمدی این رویکرد هم‌زمان بر چند شاخص استوار باشد است: متوسط زمان تعیین وقت، متوسط زمان مختومه‌شدن پرونده، نسبت پرونده‌های مختومه به وارده، نرخ نقض یا نقض‌ونقض آرا در مراحل بالاتر، و ارزیابی اصحاب پرونده از کیفیت رسیدگی. مدیری که بتواند «سرعت» و «دقت» را هم‌زمان حفظ کند، از منطق کمی صرف عبور کرده و به کیفیت واقعی دادرسی نزدیک شده است.

رئیس دادگستری در متن عملیات، نه صرفاً در حاشیه آن

در بسیاری از سازمان‌ها، فاصله مدیر با میدان اصلی عملیات، به تدریج به یک عادت اداری تبدیل می‌شود: کارکنان کار می‌کنند، مدیر گزارش دریافت می‌کند و تصمیم‌گیری، بیشتر بر پایه تصویری دست‌دوم از واقعیت سازمان شکل می‌گیرد. این فاصله در دستگاه قضایی، که موضوع کار آن حق، اختلاف و سرنوشت مردم است، می‌تواند هزینه سنگین‌تری داشته باشد.

بر اساس گزارش‌های دریافتی، رئیس دادگستری آباده در کنار وظایف مدیریتی، به پرونده‌های دادگاه صلح و پرونده‌های حقوقی نیز رسیدگی می‌کند. این امر، در صورت استمرار و رعایت اقتضائات تقسیم کار سازمانی، یک نمونه از رهبری عملیاتی (نوعی رهبری که مدیر را در تماس مستقیم با عملیات اصلی سازمان نگه می‌دارد) است. مزیت این شیوه، صرفاً افزایش تعداد پرونده‌های رسیدگی‌شده نیست. مدیری که خود با پرونده، وکیل، اصحاب دعوای، ابلاغ، کارشناسی، نقض مدارک، درخوا

ست‌های مکرر و دشواری‌های روزانه دادرسی مواجه است، مسائل سازمان را نه از خلال گزارش‌های کلی، بلکه در متن واقعیت می‌بیند. در چنین وضعیتی، تشخیص گلوگاه‌ها دقیق‌تر می‌شود و دستورهای اداری احتمال بیشتری برای اتصال به مسئله واقعی پیدا می‌کنند. این نوع حضور، یک پیام مهم به بدنه سازمان هم منتقل می‌کند: کیفیت، سرعت و مسئولیت‌پذیری، مطالباتی نیستند که مدیر فقط از دیگران بخواهد؛ بلکه استانداردهایی هستند که خود نیز در معرض آن قرار دارد.

نظارت وقتی واقعی است که مردم بتوانند آن را لمس کنند

نظارت اداری اغلب با نامه، آمار، جلسه و گزارش شناخته می‌شود؛ اما تجربه مردم از یک نهاد، ممکن است واقعیتی متفاوت را نشان دهد. ممکن است در گزارش‌های درون‌سازمانی، همه چیز منظم به‌نظر برسد، اما مراجعه‌کننده از سرگردانی، پاسخ نگرفتن، ضعف اطلاع‌رسانی یا ناتوانی در طرح اعتراض خود سخن بگوید. آنچه از عملکرد دادگستری آباده گزارش شده، نظارت نزدیک رئیس مجموعه بر کارکنان و رسیدگی مستقیم‌تر به مراجعات و اعتراض‌های مردم است. این رویکرد، در صورت برخورداری از سازوکار روشن، مصداقی از پاسخ‌گویی نهادی (مسئولیت نهاد عمومی برای توضیح‌دادن، پاسخ‌دادن و اصلاح عملکرد در برابر مردم و نهادهای ناظر) خواهد بود.

ادامه گزارش در صفحه ۴

سرمقاله



بررسی حقوق بین‌المللی مهاجرت

مehdi.tajik

رئیس کمیته حقوق مهاجرت سازمان اینسکو

حقوق بین‌الملل مهاجرت، مجموعه‌ای از قواعد و هنجارهایی است که از پیوند چند شاخه حقوقی شکل گرفته و بر حمایت از کرامت انسانی مهاجران، صرف‌نظر از وضعیت آن‌ها، استوار است. این نظام حقوقی، برخلاف تصور رایج که آن را صرفاً مجموعه‌ای از قوانین کنترلی می‌داند، بر تعهدات مثبت دولت‌ها در قبال تمام افرادی که در حیطه قلمرو یا کنترل مؤثر آن‌ها قرار دارند، تأکید می‌کند.

۱. مبانی و منابع حقوق بین‌الملل مهاجرت این شاخه از حقوق، از منابع متنوعی تغذیه می‌کند که مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از: حقوق بین‌الملل بشر: سنگ بنای اصلی این نظام است. اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق‌های بین‌المللی، حقوق بنیادینی را برای همه افراد، از جمله مهاجران، به رسمیت می‌شناسند و دولت‌ها را موظف به رعایت، حمایت و تحقق این حقوق می‌کنند. حقوق بین‌الملل کار: سازمان بین‌المللی کار (ILO) با تصویب کنوانسیون‌هایی، بر حمایت از حقوق کارگران مهاجر، از جمله حق بر کار شایسته و شرایط عادلانه استخدام، تأکید دارد. حقوق بین‌الملل پناهندگان: کنوانسیون ۱۹۵۱ مربوط به وضعیت پناهندگان و پروتکل ۱۹۶۷ آن، چارچوب اصلی حمایت از افرادی را فراهم می‌کند که به دلیل ترس از آزار و اذیت، کشور خود را ترک کرده‌اند. حقوق بشردوستانه بین‌المللی: در زمان مخاصمات مسلحانه، این حقوق از افراد غیرنظامی، از جمله مهاجرانی که درگیر جنگ نیستند، محافظت می‌کند. حقوق کنسولی: کنوانسیون وین درباره روابط کنسولی (۱۹۶۳) حق دسترسی مهاجران به خدمات کنسولی کشور متبوع خود، به‌ویژه در زمان بازداشت، را تضمین می‌کند. نقض این حق می‌تواند منجر به طرح دعوای در محاکم بین‌المللی شود، همان‌گونه که در پرونده مکزیکی علیه ایالات متحده در دیوان بین‌المللی دادگستری رخ داد. عرف بین‌المللی و اصول کلی حقوقی: رویه مستمر دولت‌ها و اصولی مانند اصل عدم تبعیض و اصل منع بازگشت اجباری (non-refoulement)، که از جایگاه آمره (jus cogens) برخوردار است، از دیگر منابع حیاتی این حوزه هستند. اصل منع بازگشت اجباری به این معناست که هیچ مهاجری را نمی‌توان به سرزمینی بازگرداند که در آن خطر شکنجه، آزار یا آسیب‌های جبران‌ناپذیر دیگر او را تهدید می‌کند و این اصل در هیچ شرایطی قابل تعلیق نیست.

۲. اصول کلیدی حاکم بر حقوق مهاجران چند اصل بنیادین، سیاست‌گذاری و قضاوت در زمینه مهاجرت را هدایت می‌کنند: جهانی‌بودن و عدم تبعیض: حقوق بشر به همه تعلق دارد. اصل عدم تبعیض، دولت‌ها را از هرگونه تبعیض بر اساس نژاد، جنسیت، مذهب، ملیت یا وضعیت مهاجرتی منع می‌کند. به عبارت دقیق‌تر، استفاده از واژه‌هایی مانند «مهاجر غیرقانونی» نادرست است، زیرا هیچ انسانی به خودی خود «غیرقانونی» نیست و این برچسب‌زنی، کرامت انسانی و حقوق بنیادین او را نادیده می‌گیرد. تعهدات دولت‌ها: دولت‌ها سه سطح تعهد دارند: رعایت: خودداری از نقض حقوق، مانند ممنوعیت بازداشت خودسرانه، شکنجه و اخراج دسته‌جمعی. حمایت: جلوگیری از نقض حقوق توسط اشخاص ثالث، مثل تنظیم فعالیت آژانس‌های استخدام، مجازات کارفرمایان ستمگر و مبارزه با قاچاقچیان. تحقق: اتخاذ تدابیر مثبت، مانند ایجاد جایگزین‌های بازداشت و تضمین دسترسی به خدمات درمانی و آموزشی.

۳. حمایت‌های حقوقی در عمل نظام حقوق بین‌الملل، حمایت‌های عینی‌تری را نیز برای مهاجران در موقعیت‌های خاص پیش‌بینی کرده است: حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی: مهاجران، از جمله افراد با وضعیت اقامتی نامنظم، حق دسترسی به خدمات اساسی مانند آموزش، بهداشت و مسکن را دارند. ایجاد «دیوارهای آتش» (Firewalls) که اطلاعات ارائه‌دهندگان خدمات را از نهادهای اجرایی مهاجرت جدا می‌کند، راهکاری برای تضمین این دسترسی بدون ترس از اخراج است.

ادامه گزارش در صفحه ۴

آیا اعمال حاکمیت مستلزم اخذ سند مالکیت است؟ از مالکیت دستگاهی تا حکمرانی منابع طبیعی

قسمت سوم



مسعود امیرزاده

اگر در دو قسمت پیشین نشان داده شد که حفاظت و مدیریت، ذاتاً مستلزم مالکیت نیستند و حقوق ایران نیز برای اعمال وظایف حفاظتی، ابزارهایی مانند نمایندگی و قائم مقامی را پیش‌بینی کرده است، اکنون می‌توان مسئله را از زاویه‌ای گسترده‌تر بررسی کرد.

مسئله فقط این نیست که آیا سازمان حفاظت محیط زیست یا وزارت نیرو «باید» مالک عرصه‌ای باشند یا خیر. پرسش مهم‌تر این است که اگر هر دستگاهی که مسئول بخشی از مدیریت یک منبع طبیعی است، برای تضمین اختیارات خود به دنبال سند مالکیت باشد، چه اتفاقی برای نظام حکمرانی منابع طبیعی کشور رخ خواهد داد؟

منابع طبیعی، برخلاف بسیاری از اموال معمولی، موضوع یک نوع مدیریت واحد نیستند. یک تالاب، رودخانه، جنگل یا مرتع ممکن است هم‌زمان موضوع صلاحیت چند دستگاه و چند نظام حقوقی باشد. بنابراین تبدیل صلاحیت مدیریتی به مالکیت دستگاهی، نه تنها ضرورتاً مسئله را حل نمی‌کند، بلکه می‌تواند خود منشأ تعارض‌های جدید شود. از این منظر، مسئله اصلی دیگر «مالکیت چه کسی است؟» نیست؛ بلکه «چه کسی، بر اساس کدام قانون، چه نوع صلاحیتی نسبت به کدام بخش از یک منبع عمومی دارد؟» است.

این تغییر زاویه دید، ما را از «مالکیت دستگاهی» به مفهوم گسترده‌تر «حکمرانی منابع طبیعی» می‌رساند.

۱. طبیعت یک مال با یک کارکرد واحد نیست یکی از تفاوت‌های اساسی منابع طبیعی با اموال عادی در این است که یک عرصه طبیعی معمولاً دارای کارکردهای متعدد و درهم‌تنیده است.

یک رودخانه فقط مجرای انتقال آب نیست. ممکن است هم‌زمان بخشی از یک اکوسیستم، زیستگاه آبزیان، مسیر سیلاب، منبع تأمین آب، بستر فعالیت‌های کشاورزی و حتی بخشی از میراث طبیعی یک منطقه باشد.

یک تالاب نیز صرفاً یک پهنه آبی نیست. ممکن است هم‌زمان محل تغذیه آبخوان، زیستگاه پرندگان، تنظیم‌کننده سیلاب، ذخیره‌کننده کربن، تأمین‌کننده معیشت جوامع محلی و بخشی از یک شبکه اکولوژیک بزرگ‌تر باشد.

بنابراین طبیعی است که دستگاه‌های مختلف نسبت به یک عرصه واحد، صلاحیت‌های متفاوت داشته باشند. وزارت نیرو ممکن است نسبت به آب و تأمین نیازهای آبی صلاحیت داشته باشد.

سازمان حفاظت محیط زیست مسئول حفاظت اکولوژیک باشد.

سازمان منابع طبیعی نسبت به عرصه‌های ملی و منابع طبیعی صلاحیت داشته باشد.

وزارت جهاد کشاورزی نسبت به فعالیت‌های کشاورزی و اراضی مرتبط دارای وظایفی باشد.

و دستگاه‌های دیگری نیز ممکن است در بخش‌هایی از همان عرصه دارای صلاحیت باشند.

این چندلایه بودن، نقص نظام اداری نیست؛ بلکه تا حد زیادی ناشی از چندکارکردی بودن خود طبیعت است.

مسئله زمانی ایجاد می‌شود که برای حل این تعدد صلاحیت‌ها، به جای طراحی سازوکار حکمرانی مشترک، یک دستگاه بخواهد با تکیه بر سند مالکیت، موقعیت خود را برتر از سایر دستگاه‌ها تعریف کند.

۲. مالکیت دستگاهی می‌تواند تعارض نهادی ایجاد کند فرض کنیم یک تالاب در اختیار دولت و تحت مالکیت عمومی است و سه دستگاه مختلف، هر یک از منظر قانونی، مسئول بخشی از آن هستند.

اگر یکی از این دستگاه‌ها بگوید چون من مسئول حفاظت

هستم، باید مالک باشم، در واقع یک رابطه سلسله‌مراتبی جدید ایجاد می‌کند:

مالک در برابر غیرمالک.

در حالی که ممکن است قانون چنین سلسله‌مراتبی را اصلاً ایجاد نکرده باشد.

در نتیجه، سند مالکیت ممکن است از یک ابزار ثبتي به یک ابزار قدرت نهادی تبدیل شود.

دستگاهی که سند را در اختیار دارد، ممکن است در عمل خود را صاحب صلاحیت برتر تلقی کند و دستگاه‌های دیگر را در موقعیت تبعی قرار دهد.

این امر به‌ویژه در مورد منابع طبیعی خطرناک است؛ زیرا مدیریت این منابع نیازمند همکاری میان دانش‌ها و نهادهای مختلف است.

حفاظت از یک تالاب بدون مدیریت آب ممکن نیست.

مدیریت آب نیز بدون توجه به نیازهای اکولوژیک تالاب ممکن نیست.

حفاظت از جنگل بدون توجه به وضعیت خاک، آب، حیات وحش و جوامع محلی ممکن نیست.

بنابراین طبیعت خود ما را به سمت حکمرانی چندنهادی سوق می‌دهد.

در چنین شرایطی، تلاش برای حل اختلاف نهادی از طریق مالکیت یک دستگاه، ممکن است دقیقاً برخلاف منطق اکولوژیک موضوع باشد.

۳. مالکیت عمومی؛ نقطه مشترک میان دستگاه‌ها

از این منظر، حفظ مالکیت عمومی منابع طبیعی اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند.

مالکیت عمومی می‌تواند نقش یک «لایه مشترک» را میان دستگاه‌های مختلف ایفا کند.

یعنی عرصه متعلق به عموم باقی بماند و هیچ دستگاهی نتواند صرفاً به دلیل برخورداری از مسئولیت مدیریتی، آن را به قلمرو اختصاصی خود تبدیل کند.

در این مدل:

مالکیت عمومی در یک سطح قرار دارد؛

صلاحیت‌های مدیریتی در سطح دیگر؛

وظایف حفاظتی در سطح دیگر؛

و اختیارات قضایی و اجرایی نیز بر اساس قانون توزیع می‌شوند.

این ساختار به مراتب با ماهیت پیچیده منابع طبیعی سازگارتر است.

در واقع، آنچه باید یکپارچه باشد، «منافع عمومی و نظام مالکیت عمومی» است؛ نه اینکه الزاماً تمام اختیارات مدیریتی در یک دستگاه متمرکز شود.

این نکته به‌ویژه درباره اصل ۴۵ قانون اساسی اهمیت دارد؛ زیرا مفهوم «در اختیار حکومت اسلامی» را نباید بهانه‌ای برای تبدیل منابع عمومی به دارایی دستگاه‌های اجرایی کرد.

۴. تجربه حقوقی جهان؛ حفاظت، یک وضعیت حقوقی است نه الزاماً یک عنوان مالکانه

تجربه تطبیقی نیز در مجموع نشان می‌دهد که در بسیاری از نظام‌های حقوقی، میان مالکیت یک عرصه و وضعیت حفاظتی آن تفکیک وجود دارد.

در بسیاری از کشورها، یک منطقه حفاظت‌شده ممکن است مالکیت دولتی، خصوصی، عمومی محلی یا حتی اشکال ترکیبی مالکیت داشته باشد، اما در همه این حالات می‌تواند تحت یک رژیم حفاظتی مشترک قرار گیرد.

در این نظام‌ها، «حفاظت‌شده بودن» یک وضعیت حقوقی و مدیریتی است که می‌تواند محدودیت‌هایی بر نحوه استفاده از زمین ایجاد کند، بدون اینکه الزاماً مالکیت آن را تغییر دهد. برای مثال، در بسیاری از نظام‌های حقوقی از ابزارهایی مانند conservation easement یا قراردادهای تعهدات حفاظتی

استفاده می‌شود؛ به این معنا که مالکیت زمین باقی می‌ماند، اما برخی حقوق مالکانه برای تضمین حفاظت از ارزش‌های طبیعی محدود یا تنظیم می‌شود.

در استرالیا نیز نظام مناطق حفاظت‌شده به یک الگوی واحد مالکیت محدود نیست و مناطق حفاظت‌شده می‌توانند در اشکال مختلف مالکیت و مدیریت قرار داشته باشند.

در آفریقای جنوبی نیز قانون مناطق حفاظت‌شده میان «مالکیت» و «مرجع مدیریت» تفکیک قائل شده و مدیریت منطقه حفاظت‌شده می‌تواند به یک مرجع مدیریتی واگذار شود.

در کانادا نیز ابزارهای حقوقی حفاظت از طبیعت الزاماً به معنای انتقال مالکیت نیستند.

در سطح بین‌المللی نیز کنوانسیون رامسر، که چارچوب حفاظت و استفاده خردمندانه از تالاب‌ها را فراهم می‌کند، ثبت یک تالاب در فهرست تالاب‌های دارای اهمیت بین‌المللی را به معنای انتقال مالکیت آن به دولت یا یک دستگاه خاص نمی‌داند.

این تجربه‌ها البته به معنای آن نیست که یک الگوی خارجی را باید عیناً در ایران اجرا کرد. نکته مهم‌تر این است که در نظام‌های مختلف حقوقی، یک اصل مشترک قابل مشاهده است:

می‌توان برای یک عرصه، رژیم حفاظتی قوی ایجاد کرد، بدون آنکه مالکیت آن الزاماً به دستگاه متولی حفاظت منتقل شود. بنابراین ادعای اینکه «برای حفاظت مؤثر، حتماً باید مالک بود»، نه یک ضرورت ذاتی حقوقی است و نه یک قاعده جهان‌شمول.

۵. حدنگاری را نباید با مالکیت اشتباه گرفت

یکی از زمینه‌های مهم خلط این دو مفهوم، مسئله ثبت و حدنگاری است.

منابع طبیعی کشور، به‌ویژه جنگل‌ها، مراتع، رودخانه‌ها و تالاب‌ها، نیازمند تعیین حدود دقیق هستند.

بدون نقشه و حدنگاری دقیق، حفاظت دشوار می‌شود.

متصرفان می‌توانند حدود را مورد مناقشه قرار دهند.

مراجع قضایی ممکن است در تعیین محل و محدوده مال با مشکل مواجه شوند.

بنابراین تثبیت ثبتي منابع طبیعی یک ضرورت مهم است.

اما از این ضرورت نمی‌توان نتیجه گرفت که سند باید به نام دستگاه مدیریتی صادر شود.

ممکن است یک عرصه با دقت کامل حدنگاری شود، مختصات آن مشخص شود، وضعیت عمومی آن در سامانه‌های ثبتی ثبت شود و سند نیز به نام مالک عمومی یا دولت صادر شود، در حالی که سازمان تخصصی دیگری مسئول حفاظت و مدیریت آن باشد.

بنابراین باید میان دو گزاره تفاوت گذاشت:

«این عرصه باید سند و حدود مشخص داشته باشد»

و

«این عرصه باید به نام دستگاه متولی سند بخورد.»

اولی ممکن است کاملاً ضروری باشد؛ اما دومی نیازمند دلیل مستقل قانونی است.

این تفکیک، به‌خصوص در مناقشه رودخانه‌ها و تالاب‌ها، بسیار مهم است.

۶. مسئله تالاب‌ها؛ تکرار یک تجربه یا اصلاح یک خطای مفهومی؟

اکنون می‌توان به مسئله‌ای رسید که انگیزه اصلی طرح این بحث است.

اگر سازمان حفاظت محیط زیست با این استدلال که برای حفاظت از تالاب‌ها و مناطق چهارگانه نیازمند مالکیت آنهاست، خواهان صدور اسناد مالکیت به نام خود شود، در

ادامه در صفحه بعد ➡

واقع ممکن است همان مسیری تکرار شود که پیش‌تر در حوزه بستر رودخانه‌ها طی شد.

اما تجربه حقوقی موجود نشان می‌دهد که باید ابتدا سؤال دیگری مطرح شود:

آیا سازمان محیط زیست واقعاً برای انجام وظایف خود به «مالکیت» نیاز دارد، یا به «سمت و اختیار روشن و قابل استناد»؟

اگر مشکل این است که در یک پرونده، دادگاه می‌گوید سازمان مالک نیست، می‌توان قانون یا مقرراتی وضع کرد که صراحتاً سازمان را در حدود مشخص، نماینده یا قائم‌مقام دولت در اقامه دعوا قرار دهد.

اگر مشکل، نبودن سند است، می‌توان وضعیت ثبتی را اصلاح کرد.

اگر مشکل، مشخص نبودن حدود تالاب است، می‌توان حدنگاری انجام داد.

اگر مشکل، تداخل صلاحیت دستگاه‌هاست، می‌توان سازوکار مدیریت مشترک ایجاد کرد.

هیچ‌یک از این مشکلات، به‌طور منطقی، ضرورتاً به انتقال مالکیت منجر نمی‌شود.

۷. امساک در قانونگذاری؛ ضرورت یک راه حل متناسب در چنین موضوعی باید اصل مهمی را مورد توجه قرار داد: امساک در قانونگذاری.

قانونگذاری یک ابزار بسیار قدرتمند برای تغییر نظم حقوقی است و به همین دلیل نباید برای هر مشکل اجرایی، نخستین گزینه باشد.

اگر یک مشکل با تفسیر قانون موجود، آیین‌نامه، بخشنامه، دستورالعمل، اصلاح رویه ثبتی، رأی وحدت رویه یا تصریح سمت قضایی قابل حل است، چرا باید برای حل آن، نهاد مالکیت عمومی منابع طبیعی را تغییر داد؟

اصل تناسب در سیاستگذاری حقوقی اقتضا می‌کند که راه حل، متناسب با مسئله باشد.

اگر مسئله کوچک است، راه حل نیز باید تا حد امکان محدود باشد.

اگر مسئله مربوط به اقامه دعواست، باید سمت قضایی را اصلاح کرد.

اگر مربوط به حدود است، باید حدنگاری کرد.

اگر مربوط به هماهنگی است، باید سازوکار هماهنگی ایجاد کرد.

اگر مربوط به ضعف ضمانت اجراست، باید ضمانت اجرا را تقویت کرد.

اما اگر برای حل همه این مشکلات، مالکیت دستگاهی ایجاد کنیم، ممکن است برای حل یک مسئله اجرایی، یک مسئله حقوق عمومی بسیار بزرگ‌تر ایجاد کرده باشیم.

به بیان روشن‌تر:

نباید به دلیل یک مشکل احتمالی در چند پرونده قضایی، ساختار چند دهه‌ای مالکیت عمومی منابع طبیعی را دگرگون کرد.

این همان جایی است که «امساک در قانونگذاری» نه به معنای مخالفت با اصلاح قانون، بلکه به معنای پرهیز از اصلاحات بزرگ و غیرضروری است.

۸. چرا مالکیت دستگاهی با منطق حفاظت اکوسیستمی سازگار نیست؟

مسئله را می‌توان از زاویه‌ای دیگر نیز دید.

امروزه حفاظت از طبیعت دیگر صرفاً حفاظت از یک قطعه زمین نیست. یک اکوسیستم مجموعه‌ای از روابط به‌هم‌پیوسته میان آب، خاک، پوشش گیاهی، جانوران، اقلیم و جوامع انسانی است.

بنابراین اگر مدیریت یک تالاب را صرفاً به مالکیت یک قطعه زمین تقلیل دهیم، بخش بزرگی از واقعیت اکولوژیک آن را نادیده گرفته‌ایم.

ممکن است خود تالاب تحت مدیریت سازمان محیط زیست باشد، اما رودخانه‌ای که آب آن را تأمین می‌کند در حوزه صلاحیت وزارت نیرو قرار داشته باشد.

ممکن است بخش‌هایی از حوزه آبریز در اختیار سازمان

منابع طبیعی باشد.

ممکن است جوامع محلی و کشاورزان نیز دارای حقوق قانونی نسبت به بهره‌برداری از منابع باشند.

در چنین وضعیتی، مالکیت یک دستگاه بر خود تالاب، به‌تنهایی مسئله مدیریت اکوسیستم را حل نمی‌کند.

زیرا اکوسیستم با سند مالکیت متوقف نمی‌شود.

آب از مرزهای ثبتی عبور می‌کند.

گردوغبار از مرزهای اداری عبور می‌کند.

گونه‌های جانوری جابه‌جا می‌شوند.

آلودگی در حوضه حرکت می‌کند.

سیلاب مرزهای مالکیت را نمی‌شناسد.

پس حکمرانی طبیعت باید بتواند فراتر از مرزهای مالکیت و ساختارهای اداری عمل کند.

۹. مالکیت، ابزار است؛ نه هدف حفاظت

این نکته شاید مهم‌ترین نتیجه نظری این مقاله باشد.

مالکیت ممکن است در برخی موارد یکی از ابزارهای حفاظت باشد، اما نباید خود مالکیت را با «حفاظت» یکی دانست.

در برخی شرایط، مالکیت عمومی می‌تواند بهترین ابزار حفاظت باشد.

در برخی موارد، مالکیت خصوصی همراه با محدودیت‌های حفاظتی می‌تواند کارآمد باشد.

در مواردی، مدیریت مشترک میان دولت و جوامع محلی مناسب‌تر است.

در مواردی، یک نهاد تخصصی می‌تواند بدون مالکیت، مدیریت حفاظتی را بر عهده داشته باشد.

بنابراین سؤال درست این نیست که:

«چه کسی باید مالک باشد تا بتواند حفاظت کند؟»

بلکه باید پرسید:

«برای دستیابی به هدف حفاظتی مشخص، چه ترکیبی از مالکیت، صلاحیت، محدودیت، نظارت، نمایندگی و ضمانت اجرا مناسب‌تر است؟»

این تغییر سؤال، ما را از یک نگاه مالکیت‌محور به یک نگاه حکمرانی‌محور منتقل می‌کند.

۱۰. پیشنهاد برای حکمرانی منابع طبیعی

بر مبنای آنچه گفته شد، به نظر می‌رسد می‌توان به جای توسعه مالکیت دستگاهی، یک نظام چندلایه برای حکمرانی منابع طبیعی طراحی کرد.

در این نظام:

نخست، مالکیت عمومی منابع طبیعی به عنوان یک نهاد حقوقی موجود و مستقر حفظ شود.

دوم، حدود و موقعیت ثبتی منابع با استفاده از حدنگاری دقیق تثبیت شود.

سوم، دستگاه متولی حفاظت به موجب قانون یا مقررات صریح، دارای سمت قضایی روشن باشد.

چهارم، در موارد لازم، نمایندگی یا قائم‌مقامی دولت برای دستگاه متولی تصریح شود.

پنجم، صلاحیت هر دستگاه دقیقاً مشخص شود تا مسئولیت‌ها با یکدیگر تداخل نکنند.

ششم، در عرصه‌هایی که چند دستگاه دارای صلاحیت هستند، سازوکار مدیریت مشترک و هماهنگی بین‌نهادهی ایجاد شود.

هفتم، ابزارهای قضایی و اجرایی دستگاه‌های حفاظتی تقویت شوند.

هشتم، هرگونه اصلاح قانونی جدید، تنها در صورتی انجام شود که نشان داده شود ابزارهای موجود برای حل مسئله کافی نیستند.

این الگو، به جای آنکه منابع طبیعی را به قلمرو دستگاه‌های مختلف تقسیم کند، یک نظام حکمرانی چندلایه ایجاد می‌کند که در آن مالکیت عمومی حفظ می‌شود و صلاحیت‌های تخصصی بر اساس قانون توزیع می‌شوند.

۱۱. از «چه کسی مالک است؟» به «چه کسی مسئول است؟»

شاید مهم‌ترین تغییر مفهومی که در این بحث باید اتفاق بیفتد، همین تغییر سؤال باشد.

در نظام سنتی مدیریت اموال، معمولاً نخست می‌پرسیم:

«مالک کیست؟»

اما در حوزه منابع طبیعی، سؤال مهم‌تر این است:

«چه کسی مسئول چه چیزی است؟»

ممکن است یک دستگاه مسئول آب باشد، دیگری مسئول تنوع زیستی، دیگری مسئول عرصه ملی و دیگری مسئول حقوق جوامع محلی.

این مسئولیت‌ها الزاماً یکدیگر را نفی نمی‌کنند.

برعکس، اگر به درستی طراحی شوند، می‌توانند مکمل یکدیگر باشند.

مسئله زمانی ایجاد می‌شود که یکی از این مسئولیت‌ها به عنوان مبنای ادعای مالکیت انحصاری قرار گیرد.

در آن صورت، به جای همکاری میان دستگاه‌ها، رقابت بر سر سند شکل می‌گیرد.

و این همان چیزی است که در حکمرانی منابع طبیعی باید از آن پرهیز کرد.

نتیجه‌گیری نهایی

بحث حاضر از یک پرسش ساده آغاز شد:

آیا حفاظت مستلزم مالکیت است؟

بررسی حقوقی، تجربه داخلی و مقایسه با نظام‌های حقوقی دیگر نشان می‌دهد که پاسخ منفی است.

حفاظت می‌تواند بر مبنای صلاحیت قانونی، نمایندگی، قائم‌مقامی، نظارت، ضمانت اجرا و مدیریت تخصصی انجام شود، بدون آنکه مالکیت عرصه به دستگاه متولی منتقل شود.

حقوق ایران نیز این تفکیک را به رسمیت شناخته است. ماده ۱۶ قانون حفاظت و بهسازی محیط زیست، سازمان حفاظت محیط زیست را نسبت به عرصه‌های مشخصی که در اختیار آن قرار گرفته‌اند، قائم‌مقام قانونی می‌داند. مصوبه سال ۱۳۸۴ هیأت وزیران نیز برای تأمین امکان حفاظت و حضور قضایی، سازمان را نماینده دولت قرار داده است. این سوابق نشان می‌دهد که برای حل مسئله حفاظت و اقامه دعوا، راه حل‌های حقوقی غیرمالکانه از قبل در نظام حقوقی کشور وجود داشته‌اند.

رأی اخیر هیأت عمومی دیوان عدالت اداری در پرونده دکتر سبحانی‌نیا و نظریه فقهای شورای نگهبان نیز اهمیت تفکیک میان «اختیار اداره» و «ملکیت» را برجسته کرده است.

از سوی دیگر، تجربه منابع طبیعی نشان می‌دهد که مدیریت طبیعت ذاتاً چندنهادی و چندسطحی است. یک اکوسیستم را نمی‌توان به یک دستگاه و یک عنوان مالکانه تقلیل داد.

از این رو، راه حل آینده نباید در «مالک‌سازی دستگاه‌های مدیریتی» جست‌وجو شود.

راه حل، تقویت حکمرانی منابع طبیعی است.

حکمرانی‌ای که در آن:

مالکیت عمومی حفظ شود؛

حدود منابع دقیقاً مشخص شود؛

دستگاه‌های متولی از سمت قضایی روشن برخوردار باشند؛ نمایندگی و قائم‌مقامی در موارد لازم تصریح شود؛

صلاحیت دستگاه‌ها از یکدیگر تفکیک شود؛

و در عرصه‌های مشترک، سازوکار همکاری و مدیریت یکپارچه شکل گیرد.

در چنین الگویی، دستگاه دولتی نه مالک طبیعت، بلکه امین و متولی اعمال حقوق عمومی نسبت به طبیعت است. و شاید بتوان تمام این بحث را در یک جمله خلاصه کرد:

اگر مسئله، فقدان ابزار حفاظت است، ابزار حفاظت را اصلاح کنیم؛ اگر مسئله، فقدان سمت قضایی است، سمت را اصلاح کنیم؛ اگر مسئله، فقدان حد و مرز روشن است، حدنگاری کنیم؛ اما برای حل هیچ‌یک از این مسائل، نهاد مالکیت عمومی منابع طبیعی را که طی دهه‌ها در حقوق ایران شکل گرفته است، مخدوش نکنیم.

زیرا:

طبیعت را نمی‌توان صرفاً با سند مالکیت حفاظت کرد؛ طبیعت را باید با حکمرانی درست حفاظت کرد.

ادامه از صفحه اول:

دسترسی مردم به مسئول عالی یک مجموعه قضایی، فی نفسه فضیلت نیست؛ ارزش آن در نتیجه‌ای است که تولید می‌کند. اگر مراجعه مستقیم مردم باعث شود یک نقص در فرایند ابلاغ، رفتار نامناسب اداری، تأخیر غیرموجه یا سوءتفاهم در گردش کار شناسایی و اصلاح شود، این دسترسی به ابزار یادگیری سازمان تبدیل شده است. اما اگر همه مشکلات فقط با مداخله شخص رئیس حل شوند، سازمان در وضعیت وابستگی به فرد باقی می‌ماند.

از همین‌رو، مدل مطلوب آن است که ملاقات و گفت‌وگوی مستقیم با مردم، نقطه آغاز اصلاح باشد، نه پایان آن. هر اعتراض باید، در حد امکان، به پرسشی سازمانی تبدیل شود: نقص در کدام فرایند رخ داده است؟ مسئول رفع آن کیست؟ چه زمانی باید اصلاح شود؟ و از کجا معلوم که همان مسئله دوباره تکرار نخواهد شد؟ این تفاوت، مرز میان «رسیدگی موردی» و «اصلاح سیستمی» اصلاح ریشه‌ای فرایندها به‌جای حل موقت و موردی مشکلات است. و این همان نقطه بهینه‌ای است که در دادگستری آباده در حال شکل‌گیری است.

تداوم خدمت در روزهای اختلال

در روزهایی که قطعی برق یا اختلال در زیرساخت‌ها، روند طبیعی کار ادارات را دشوار می‌کند، نخستین واکنش بسیاری از سازمان‌ها، تعلیق یا خاتمه فوری فعالیت است. اما از منظر خدمات عمومی، مسئله این نیست که یک اداره در شرایط نامطلوب تا چه حد راحت کار می‌کند؛ مسئله این است که تا چه حد می‌تواند وظیفه خود در قبال مردم را حفظ کند.

طبق گزارش‌های موجود، در زمان قطعی برق نیز امکان مراجعه و پیگیری امور مردم از طریق مراجعه به رییس دادگستری آباده، از طریق استمرار حضور و پاسخ‌گویی رئیس مجموعه در حد مقدور، حفظ شده است. این رفتار، بیش از آن‌که یک فضیلت فردی باشد، بیانگر یک منطق مدیریتی است: خدمت عمومی نباید با نخستین اختلال، بی‌پاسخ بماند.

در ادبیات مدیریت عمومی، از این موضوع با عنوان «تداوم خدمات عمومی» (توان سازمان برای حفظ یا بازیابی خدمات ضروری در شرایط اختلال، بحران یا کاهش ظرفیت عملیاتی) یاد می‌شود. **صلح و سازش: پایان دعوا یا ترمیم رابطه؟**

بخش مهمی از اختلافات، به‌ویژه در جوامع محلی، صرفاً یک مسئله حقوقی نیستند. اختلاف میان همسایگان، خویشاوندان، شرکای تجاری کوچک یا اعضای خانواده، حتی پس از صدور حکم نیز ممکن است به خصومت اجتماعی ادامه دهد. در اینجا نقش نهاد قضایی فقط «صدور رأی» نیست؛ فراهم کردن امکان گفت‌وگو و حل‌وفصل رضایتمندانه اختلاف نیز می‌تواند بخشی از مأموریت آن باشد.

بر پایه اطلاعات رسیده، تلاش برای صلح و سازش و اصلاح ذات‌البین، یکی از محورهای مورد توجه در دادگستری آباده بوده است. این رویکرد با سیاست‌های قانونی کشور درباره شوراهای حل اختلاف و دادگاه‌های صلح نیز هم‌راستاست. قانون شوراهای حل اختلاف، صلح و سازش را در شمار کارکردهای محوری این نهاد قرار داده و بر توسعه سازوکارهای سازشی در اختلافات تأکید دارد.

صلح و سازش (حل اختلاف از راه گفت‌وگو و توافق طرفین، با

مدیریت قضایی مسئله‌محور؛**تجربه‌ای قابل تأمل از دادگستری****نگاهی به یک تجربه مدیریتی در دادگستری آباده؛****از کوتاه‌شدن وقت رسیدگی تا پاسخ‌گویی بی‌واسطه به مردم**

اگر پاسخ منفی باشد، با یک موفقیت فردی روبه‌رو هستیم؛ موفقیتی که هرچند قابل احترام است، اما قابلیت الگوبرداری نهادی ندارد. اما اگر این تجربه در قالب دستورالعمل، شاخص عملکرد، سامانه ثبت و پیگیری، تقسیم کار شفاف، رویه نظارت، آموزش کارکنان و انتشار داده‌های عمومی تثبیت شود، آن‌گاه از سطح کوشش شخصی فراتر می‌رود و به سرمایه سازمانی تبدیل می‌شود.

در این نقطه، مطالبه‌ای مشخص از مدیریت قضایی شهرستان و نیز مراجع بالادستی قابل طرح است: انتشار دوره‌ای داده‌های مربوط به متوسط زمان رسیدگی، نسبت پرونده‌های مختومه به وارده، میزان و نوع سازش‌های انجام‌شده، تعداد و سرانجام مراجعات مردمی، و شاخص‌های ارزیابی کیفیت رسیدگی. شفافیت داده، نه ابزار تخریب است و نه صرفاً ابزار تبلیغ؛ شرط یادگیری، مقایسه و اصلاح است.

سازمان همکاری و توسعه اقتصادی در توصیه‌نامه خود درباره «دسترسی به عدالت و نظام‌های عدالت مردم‌محور» تأکید می‌کند که سنجش نظام عدالت باید از منظر نیازها، تجربه‌ها و نتایج واقعی برای مردم انجام شود؛ نه فقط از منظر فرایندهای درون سازمانی یا شمار پرونده‌های مختومه.

الگو، نه اسطوره

تجربه دادگستری آباده، بر اساس اطلاعاتی که در اختیار «آفتاب حقوقی» قرار گرفته، یک نکته مهم را به یاد می‌آورد: بخشی از بهبود در نظام قضایی، پیش از آن‌که نیازمند تغییرات بزرگ و دور از دسترس باشد، به کیفیت مدیریت روزانه وابسته است؛ به اینکه وقت مردم چقدر جدی گرفته شود، مدیر تا چه حد از واقعیت عملیات فاصله‌نگیرد، اعتراض‌ها چگونه شنیده و به اصلاح تبدیل شوند، و صلح و سازش تا چه اندازه با حفظ حقوق طرفین دنبال شود.

این گزارش، دعوت به ستایش یک فرد نیست. هیچ مدیری، هر اندازه فعال و مسئولیت‌پذیر، نباید جای نهاد، فرایند و داده را بگیرد. اما رفتار و روش مدیران می‌تواند آغازگر تغییر نهادی باشد؛ به‌ویژه هنگامی که از سطح اراده شخصی فراتر رود و به قاعده‌ای پایدار برای اداره عدالت تبدیل شود.

عدالت، در بسیاری از موارد، با تصمیم‌های بزرگ آغاز نمی‌شود؛ با همین جزئیات آغاز می‌شود: با کوتاه‌کردن فاصله مردم تا نخستین جلسه رسیدگی، با شنیدن اعتراضی که ممکن است در لایه‌های اداری گم شود، با باز نگه‌داشتن مسیر پاسخ‌گویی در روزهای دشوار، و با این فهم ساده اما تعیین‌کننده که دادگستری، پیش از آن‌که محل گردش پرونده باشد، محل اعتماد مردم به امکان احقاق حق است.

کمک شخص یا نهاد میانجی در بهترین حالت، می‌تواند هم هزینه‌های دادرسی را کاهش دهد و هم روابط آسیب‌دیده را تا اندازه‌ای ترمیم کند. با این حال، اینکه رییس دادگستری آباده بارها تأکید کرده که استفاده از واژه «سازش» نباید ما را از یک خطر مهم غافل کند، نگاهی ارزشمند و اساسی است. اینکه سازش واقعی تنها زمانی معتبر و عادلانه است که بر رضایت آگاهانه، آزادی اراده و توازن نسبی قدرت طرفین استوار باشد. به زبان روشن‌تر، سازش نباید راهی برای «کم کردن آمار پرونده‌ها» باشد؛ باید راهی برای حل عادلانه‌تر و پایدارتر اختلافاتی باشد که واقعاً قابلیت حل‌وفصل توافقی دارند.

تمرکز بر مأموریت؛**پرهیز از حاشیه به مثابه یک سیاست مدیریتی**

یکی دیگر از نکات مطرح‌شده درباره مدیریت دادگستری آباده، تمرکز بر مأموریت حرفه‌ای و پرهیز از ورود به حاشیه‌های غیرضروری است. این رویکرد را می‌توان با مفهوم انضباط مأموریتی (تمرکز مستمر مدیر و سازمان بر وظیفه قانونی و اصلی خود و پرهیز از پراکندگی انرژی در امور کم‌ارتباط یا حاشیه‌ای) توضیح داد.

دستگاه قضایی با حجم بالایی از انتظارات اجتماعی مواجه است. اما مدیر قضایی، اگر انرژی خود را در حوزه‌هایی پراکنده کند که بیرون از وظایف و صلاحیت‌های اصلی اوست، ممکن است از مهم‌ترین مسئولیت‌ها بازماند: کیفیت رسیدگی، سلامت فرایند، تکریم مراجعه‌کننده، نظارت بر عملکرد کارکنان، نظم اداری و کاهش گره‌های دادرسی.

پرهیز از حاشیه، البته به معنای بی‌تفاوتی نسبت به مسائل جامعه نیست. معنای آن این است که مدیر، مسائل را از مسیر صلاحیت قانونی، سازوکارهای اداری و ابزارهای واقعی نهاد خود پیگیری کند؛ نه از مسیر نمایش، اظهارنظرهای غیرضروری یا ورودهای خارج از مأموریت. در این معنا، تمرکز بر کار، نه یک خصوصیت اخلاقی صرف، بلکه یک انتخاب مدیریتی است.

نقطه تعیین‌کننده: آیا تجربه به نهاد تبدیل می‌شود؟

اگر دادگستری آباده توانسته باشد زمان رسیدگی را کاهش دهد، دسترسی مردم به مسئولان را تسهیل کند، نظارت را از سطح گزارش‌های اداری فراتر ببرد، ظرفیت صلح و سازش را فعال‌تر کند و در شرایط اختلال نیز پاسخ‌گویی را حفظ نماید، مسئله مهم‌تر از خود این اقدامات، امکان تداوم آنهاست.

هر تجربه مدیریتی موفق، با یک آزمون سخت مواجه است: آیا با جابه‌جایی مدیر، باقی می‌ماند؟ و آیا به مدیر فرصت نهادینه کردن این فرایندها داده می‌شود؟

در موارد استثنایی، بازداشت باید آخرین راه‌حل باشد و برای کودکان به‌هیچ‌وجه برای تعیین وضعیت مهاجرتی مجاز نیست. استفاده از جایگزین‌های بازداشت، اولویت اصلی است. اخراج و بازگشت: دولت‌ها در تصمیم‌گیری برای اخراج مهاجران، باید اصول دادرسی عادلانه را رعایت کرده و از نقض اصل منع بازگشت اجباری جلوگیری کنند. همچنین، فرایند بازگشت باید با کرامت و ایمنی فرد همراه باشد.

۴. اسناد کلیدی و چارچوب‌های نوین در کنار اسناد بنیادین یادشده، دو سند دیگر از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند: کنوانسیون بین‌المللی حمایت از حقوق همه کارگران مهاجر و اعضای خانواده‌های آن‌ها (ICRMW - ۱۹۹۰): جامع‌ترین سند در زمینه حقوق کارگران مهاجر است، اما با وجود اهمیت، تاکنون توسط بسیاری از کشورهای توسعه‌یافته مقصد تصویب نشده است. میثاق جهانی برای مهاجرت ایمن،

بررسی حقوق بین‌المللی**مهاجرت**

مهدی تاجیک
رئیس کمیته حقوق مهاجرت سازمان اینسکو

ادامه از صفحه اول:

دسترسی به دادگستری: دسترسی مؤثر به سیستم قضایی برای همه مهاجران، به‌ویژه آن‌هایی که در وضعیت نامنظم هستند، حیاتی است تا بتوانند در برابر نقض حقوق خود، از جمله خشونت و استثمار، به دنبال جبران خسارت برآیند. بازداشت اداری: ورود یا اقامت غیرمجاز باید به‌عنوان یک تخلف اداری (نه جرم کیفری) تلقی شود و اساساً نباید به بازداشت بینجامد.

منظم و قانونی (GCM - ۲۰۱۸): این سند، به‌عنوان نخستین موافقت‌نامه جامع سازمان ملل در این زمینه، حاوی ۲۳ هدف برای مدیریت همکاری‌جویانه مهاجرت است. میثاق بر حقوق بشر استوار است و بر تعهدات کلیدی مانند مبارزه با تبعیض، ترویج جایگزین‌های بازداشت، و تضمین دسترسی به خدمات برای همه مهاجران تأکید دارد. این سند، هرچند الزام‌آور نیست، اما نقشه‌راه مهمی برای دولت‌ها محسوب می‌شود. با وجود این چارچوب غنی، تضاد میان تعهدات بین‌المللی و منافع ملی، چالشی اساسی است. دولت‌ها اغلب در عمل، سیاست‌های سخت‌گیرانه‌تری را در قبال مهاجران، به‌ویژه از کشورهای فقیر، در پیش می‌گیرند که با موازین حقوق بشری فاصله دارد. با این حال، شناخت این قواعد و پیگیری برای تحقق آن‌ها، گامی اساسی در جهت حمایت از کرامت انسانی همه مهاجران است.